



مارکسیسم و رهایی زن

نویسندگان:

کریستینه بهرنز

میشائیل فرشکه

کاترین شلرباخ



مترجم: فرخنده تقدسی

www.KetabFarsi.com

**ABADIS
LIBRARY**

مارکسیسم و رهایی زن

نویسندگان: کریستینه بهرنز

میشائیل فرشکه

کاترین شلرباخ

ترجمه‌ی: فرخنده تقدسی

آدرس تماس:	انتشارات گفتگوهای زندان
Dialog	چاپ اول: بهار ۱۳۸۴ (۲۰۰۵)
Postlagernd 1	تیراژ: ۱۰۰۰
04109 Leipzig/Germany	
<u>dialogt@web.de</u> E-mail	
شماره حساب:	
Sparkasse Leipzig	
BLZ: 86055592	
Konto: 1800962521	

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Marxismus und Frauenbefreiung

Von: Christine Behrens, Michael Freschke, Katrin Chlerbach
Erste Ausgabe: 1999 Verein für Geschichte und
Zeitgeschichte der Arbeiterbewegung e. V. (VGZAe. V.),
Frankfurt am Main
Aus dem Deutschen von Farkhonde Taghadossi



فهرست مطالب:

قسمت اول	
۷	مقدمه
۱۳	۱. تئوری مارکسیستی تحت ستم بودن زن و رهایی زن
۱۳	۱.۱ آیا همیشه ستم بر زن وجود داشت؟
۱۷	«سقوط جهانی تاریخی جنس مؤنث» (انگلس)
۲۳	۱.۲ نقش خانواده در سرمایه‌داری
۲۵	خانواده بورژوایی
۲۶	خانواده کارگری
۳۴	۱.۳ خانواده در امروز
۴۲	آینده خانواده
۴۳	۱.۴ تئوری های ستم بر زن
قسمت دوم	
	۲. جنبش زنان در آلمان
۶۱	۲.۱ دو شیوه: مارکسیسم و فمینیسم
۶۲	راه انقلابی برای رهایی زن
۶۴	طبقه کارگر و انقلاب کارگری:
۶۶	راه رفرمیستی فمینیسم: بهبودی برای فقط تعداد کوچکی از زنان
۶۸	۲.۲ جنبش بورژوایی و پرولتاریایی زنان در قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰
۷۰	انقراض فتودالیسم توسط سرمایه داری پایه ای برای رهایی زن
۷۱	انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه
۷۳	تشکیل جنبش زنان بورژوایی و پرولتری در آلمان
۷۴	۱۸۶۵: اولین کنفرانس زنان بورژوا
۷۵	وضعیت زنان کارگر
۷۷	تشکیل جنبش پرولتری زنان
۷۸	آغاز جنبش کارگری در آلمان

۸۰	مقاومت در برابر کار زنان	
۸۱	سازمان‌دهی اتحادیه‌ای و سیاسی زنان کارگر	
۸۲	کلارا زتکین و جنبش پرولتری زنان	
۸۵	ضرورت شدید جدایی از جنبش بورژوایی زنان	
۸۸	قیام ۱۹۶۸ و به وجود آمدن فمینیسم	۲.۳
۹۱	تجدید تشکیلات جنبش زنان ۱۹۶۸	
۹۱	شورای عمل در جهت رهائی زن	
۹۲	از شورای عمل برای رهائی زن تا اتحادیه سوسیالیستی زنان برلین غربی	
۹۳	شروع جنبش	
۹۶	زوال جنبش کارگری	
۹۸	به وجود آمدن فمینیسم در جنبش زنان	
۹۹	مبارزه طبقاتی یا انقلاب جنسی؟	
۱۰۰	گروه‌های خودتجربی	
۱۰۲	خشونت علیه زنان	
۱۰۳	رفرمیسم و رسمیت یافتن آن	
۱۰۴	سیاست شیوه زندگی	
۱۰۵	راه فردی مخالفت با ستم بر زن	
۱۰۶	سیر قهرانی فعلی	۲.۴
۱۰۷	فمینیسم قدرتمند	
۱۰۹	پست فمینیسم	
۱۱۱	سرخ - سبز (دولت ائتلافی سوسیال دموکرات و حزب سبزها. م)	
۱۱۳	سیستم بحرانی	
	قسمت سوم	
۱۱۷	انقلاب و رهائی زن	۳
۱۱۹	روسیه ۱۹۱۷: "همه چیز دگرگون شد"	۳.۱
۱۲۱	پایان قرن	
۱۲۲	اکتبر	

۱۲۸	مسائل زندگی روزمره	
۱۳۲	شنوتدل	
۱۳۵	بهای ایزوله شدن	
۱۳۸	ضدانقلاب استالینیستی	۳.۲
۱۴۲	زنان در "سوسیالیسم واقعا موجود"	
۱۴۴	اسپانیا ۱۹۳۶	۳.۳
۱۴۷	اندونزی ۱۹۹۸	۳.۴
۱۵۰	حزب انقلابی	۳.۵
۱۵۳	نتیجه گیری	

مقدمه مترجم

در ابتدا باید بگویم که من مترجم حرفه ای نیستم و کتاب مزبور را به خاطر علاقه‌ام به موضوع و ضرورت آگاهی جامعه زنان ایرانی از مبارزه در سایر کشورها از جمله در آلمان، برای رهایی زنان از قید ستم دوگانه‌ای که بر آن‌ها می‌رود، به فارسی ترجمه کرده‌ام؛ ستمی ناشی از استثمار شیوه تولید سرمایه‌داری و فرهنگ مرد سالاری که خود ریشه در مالکیت خصوصی دارد و به بهترین وجه در این شیوه بازتولید، تقویت و ابقا می‌شود. شاید نتوانسته باشم به خوبی از عهده آن برآیم اما تمام کوشش خود را به کار برده‌ام.

کتاب مزبور را در سال ۲۰۰۰ در جلسه ای در دانشگاه هانوفر خریدم. با نگاهی به فهرست مطالب کتاب، رغبتم به خواندن کتاب و آگاهی به مضمون آن بیش‌تر شد. با خواندن کتاب پی بردم که در بسیاری از مطالب، با نویسندگان دارای نقطه نظرات مشترک هستم. همین امر محرک دیگری برای ترجمه کتاب شد. با توجه به اشاره نویسندگان به قیام بهمن (ص. ۱۱۵ کتاب) که آن را در زمره انقلابات شکست خورده ناشی از استالینیزه کردن احزاب کمونیست می‌دانند، بسیار مشتاق بودم که نظر نویسندگان را به فارسی برگردانم. آن‌ها از یک حادثه مهم تاریخ معاصر چنین سریع رد نمی‌شدند. با توجه به این که نسبت به انقلاب شکست خورده ایران چندان توجه ای مبذول نگردیده است. با وجودی که «فرد هالیدی» در کتابش «توسعه سرمایه‌داری در ایران» شرایط قبل از قیام را توضیح می‌دهد اما در رابطه با قیام ۵۷ و تحلیل از جمهوری اسلامی به خطا می‌رود. اگرچه او، بعدها سعی می‌کند این خطا را تصحیح و جبران کند اما متأسفانه یک برداشت غلط در زمان خود توهمات ایجاد می‌کند و سوء استفاده هائی از آن به عمل می‌آید که تأثیرات آن برای جنبش انقلابی ضربه زننده است.

از پائیز ۲۰۰۲ کار ترجمه را شروع کردم اما مسایل دیگر اولویت‌هائی را برایم پیش آورد که تقریباً آن را به کنار گذاشتم. از تابستان ۲۰۰۳ دوباره ادامه‌اش دادم اما تایپ آن به دلیل کند نویسی من وقت زیادی را به هدر داد. به هر حال اکنون خوشحالم که کار ترجمه‌ی آن به پایان رسیده و می‌توانم آن را در اختیار علاقمندان قرار دهم. در این جا از دوست آلمانی‌ام «کارین هربرگ» و سایر دوستانی که در این امر مرا یاری رساندند تشکر می‌کنم.

بهار ۲۰۰۴ فرخنده تقدسی

قسمت اول

مقدمه

امروزه زنان یکی از اجزای تشکیل دهنده‌ی طبقه کارگر مدرن هستند که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. ۴۲٪ درصد کل شاغلین زن هستند، این بدین معنی است که ۱۵ میلیون وابسته به مزد و ۶۵٪شان دارای شغل تمام وقت می‌باشند.

همه این‌ها تاثیر عظیمی بر تصویر نقش‌های سنتی زن دارد، زیرا برای اغلب مردم، دیگر خانوار مرکز منحصر به فرد زندگی نیست. حتی بیش از ۴۰٪ زنان دارای بچه‌ی زیر ۳ سال و ۶۶٪ آن‌هایی که کوچک‌ترین بچه‌شان بین ۱۵ و ۱۷ ساله هستند در مناسباتی شغلی قرار دارند.

خانواده سنتی تحت فشار فزاینده‌ای قرار دارد. نرخ طلاق از سال‌های

دهه ۶۰ افزایش یافت. بسیاری از زنان امروزه در یک رابطه غیرازدواجی (ثبت نشده - م.) زندگی می‌کنند و یا مادرانی هستند که به تنهایی کودک خود را پرورش می‌دهند. مساله اصلی این که سه چهارم طلاق‌ها از طرف زنان تقاضا می‌شود، دلیلی براین امر است که آن‌ها دریافتشان از نقش خویش را تغییر داده‌اند. ولی باز هم امروزه زنان تحت فشار قرار دارند:

باز هم همواره بخش بزرگی از کار خانگی بدون مزد را انجام می‌دهند. همواره دستیابی به جاهای خالی کمتری در مهدکودک‌ها و خدمات اجتماعی کاهش یافته، به ویژه زندگی جمعیت زنانه را تحت فشار قرار می‌دهد. هم‌چنین تحت فشار بودن زن، خود را در دنیای کار بازتاب می‌دهد. زنان امروز نسبت به قبل، بیشتر کار می‌کنند اما در عوض درآمد آنان به طور متوسط ۷۷٪ درآمد مردان است، زیرا زنان بیش از همه زندگی خود را در کارهایی با مزد پائین به نابودی می‌کشانند. نابرابری مادی، هم‌چنین در سطح ایدئولوژیکی نیز بیان می‌گردد. زنان به اندازه مردان «ارزش» ندارند، بنابر این مساله‌ای هم نیست، اگر زنان در تبلیغات و در صنعت سکس (پورنو) به عنوان شیء مورد استفاده قرار گیرند. این تصویر از زن که بدین طریق جا افتاده است قویاً این امر را تقویت می‌کند که زنان یا به عنوان موضوع سکس و یا به عنوان زنان خانه‌دار راضی، این‌گونه نشان داده شوند که تنها آرزوی‌شان این است که به مرد و بچه‌ها بر خدمت کنند. همین‌طور ماده ۲۱۸ قانون کورتاژ همواره کنترل زن پیکر خود را محدود می‌کند.

این تضاد از یک طرف بین تغییرات به وجود آمده در زندگی بسیاری از زنان و اعتماد به نفس رشدیافته منتج از آن و از طرف دیگر هم‌زمان تداوم تحت فشار بودن زنان، ضرورت این کتاب را توضیح

می‌دهد.

توضیح فمینیستی غالب تا به امروز، این وضعیت را به عنوان نتیجه تضاد تمایلات موجود هزاران ساله بین جنسیت‌ها می‌بیند که در روابط خانوادگی پدرسالارانه که در آن مردان بر زنان غلبه دارند، تجسم می‌یابد. رابطه پدرسالارانه همچنین این دید را به دنبال دارد که تبعیض بر زنان را در محل کار تحکیم می‌کند - مردان علاوه بر این از سلطه خود برای نگهداشتن زنان در سطوح پایین کاری استفاده می‌کنند.

مولفان زن و مرد این کتاب، ریشه‌های تداوم موجودیت ستم بر زنان را در چیزی مثل مبارزه جنسیتی نمی‌بینند. برعکس آن‌ها با کمک روش مارکسیستی، پیدایش جوامع طبقاتی و تداوم موجودیت آن‌ها و نقش برخاسته از آن، خانواده را به عنوان دلیل اصلی ستم بر زنان، خیلی بیشتر توضیح می‌دهند. اگرچه بیان شد که امروزه اکثریت زنان کار می‌کنند اما در عوض هم‌زمان بارِ کار خانگی هم بر دوش آن‌ها قرار دارد. در نتیجه آن‌ها تحت ستم دوگانه هستند. تداوم شکل امروزی خانواده مسئول این فشار است، چون در خانواده سرمایه‌داری، کار بازتولید و در نتیجه چیزهایی که ضروری هستند تا کودک - کودکان را بزرگ کنند و نیروی کار ویژه را به طور پیوسته دوباره فراهم سازند، در شکل خصوصی انجام می‌شود.

از لحاظ تئوریک، در سرمایه‌داری البته امکان اجتماعی کردن باز تولید خصوصی شده، با مهدکودک‌های تمام وقت، رستوران‌های عمومی با غذای سالم مجانی و غیره وجود دارد. زیرا سیستم با وجود این‌که یکی از بحران‌های برگشت پذیرنده و تقویت شونده است، در آن کسب سود بالاتر از همه اهداف است و هیچ برنامه اجتماعی‌ای مسلط نمی‌شود، و این بهبود اجتماعی حقیقتاً ضروری یا همچنین اجتماعی کردن، هیچگاه

صورت نخواهد پذیرفت. سرمایه‌داران با علاقه از چنین خرج‌هایی چشم‌پوشی می‌کنند و از این‌که با وجود زنان، نیروی کاری ارزانی در اختیار داشته باشند، خوشحال خواهند شد. اگر شکاف بین مردان و زنان محفوظ بماند، آن‌ها اما از نظر ایدئولوژیکی هم سود می‌برند. این نظر که مسئولیت کار خانگی برای زن باقی بماند، با تکرار مطالبات سیاستمداران برای تقویت «ارزش‌های خانوادگی» تقویت می‌شود.

دو شیوه‌ای که تحت فشار بودن زن را تشریح می‌کنند، دو شیوه اقدام متفاوت را در عمل در پیش می‌گیرند. این امر با آنان توضیح داده و نشان داده می‌شود که مارکسیسم و یا هم‌چنین جنبش سوسیالیستی زنان چیز بیشتری از این که به مرد یا زن تعلق داشته باشد برای گفتن دارد.

جنبش جدید زنان برخاسته از قیام ۱۹۶۸، که در دهه ۷۰ تحت نام فمینیست‌ها قرار داشت، امروزه در میانه راه زوال است. *Die Woche* در این مورد در اکتبر ۱۹۹۹ می‌نویسد: «در سن (صحنه - م.) زنان پائیز است. زمانی پروژه‌های بسیار شکوفائی از قبیل مراکز بهداشتی تا کافه‌های فرهنگی را داشتند که از زمان رسوخ جریان پول به درون کمون‌ها، پژمردند. خاطرات غرورآمیز از زنان در روزنامه‌ها، هیات‌های تحریریه‌ی زنان و مراکز آموزشی فمینیستی تدریجا به بازنشستگی می‌روند. . . آموزش دهنده‌های مونث مدیریت که در سال‌های دهه ۹۰ که برای خواهران‌شان پست مدیریتی می‌خواستند، جدیداً نوای آشتی‌جویانه می‌دمند: «زمان مبارزه گذشته است.» و فمینیست مشهور اطریشی ادیت شلافر *Edit Schlaffer* متعجب می‌شود: «سال گذشته درست هشت بار من به مرگ جنبش زنان دعوت شدم.»

امروز فمینیسم هیچ حمله‌ای را طلب نمی‌کند که به اکثریت زنان

چشم‌انداز یک مبارزه جمعی بر علیه سلطه‌گران را نشان دهد. سیاست مبارزه‌ی انفرادی زن علیه مرد، شاید می‌خواهد چشم‌اندازی برای بالاترین اقشار زنان باشد که امکانات اشغال یک پست مدیریتی را دارا می‌باشند. اما برای اکثریت میلیونی زنان کارگر که با تشدید بحران سرمایه‌داری برای موجودیت خود به شدت مبارزه می‌کنند، هیچ راه خروجی نیست.

با وجود قول‌های سرخ‌سبز (دولت ائتلافی سوسیال دمکرات و حزب سبزها در آلمان. م)، امروزه زنان طبقه کارگر به طور ویژه و شدیداً مورد حمله قرار می‌گیرند. و این سه‌گانه است. مانند همکاران مرد خود باید اغلب طولانی‌تر و سریع‌تر کار کنند و یا در غیر این صورت باید در انتظار بیکار شدن باشند. تدابیر صرفه‌جویانه دولت‌های رفاه، به خصوص فشار بر زنانی را بالا می‌برند که از طریق آن فشار روحی بیشتری را در خانواده متحمل می‌شوند. علاوه بر این هم‌نوائی ایدئولوژیک کسی مانند گرهارد شرودر با ایدئولوژی راه سومش «وابستگی به دولت رفاه» را در منگنه قرار می‌دهد و «مسئولیت‌پذیری بیشتری» را مطالبه می‌کند.

زنان اما باز هم شانس این را دارند که این سیستم فشار دوگانه را درهم بریزند: با وضعیت‌شان در سرمایه‌داری کنونی، بخشی از مجموعه‌ی طبقه کارگر بودن و با آن برای سرمایه‌داری یک اهمیت ضروری به‌عنوان نیروی کار داشتن، برای زن هم یک توانائی قابل‌تصور را فراهم می‌آورد. آن‌ها می‌توانند همراه با همکاران مردشان یک نیروی مخالف برای سیاست صرفه‌جویی ایجاد کنند، جبهه‌ای که هم‌چنین می‌تواند تحت فشار بودن زن را مطرح نماید. زنان و مردان به‌عنوان کارگر توانائی ممکنى را دارا هستند که اگر به عنوان اکثریت تحت

ستم، کنترل بر وسائل تولید را به دست آورند، سیستم را ساقط کنند و با آن سلطه‌ی طبقاتی را برای همیشه پایان بخشند.

اگر توانستند چنین شرایطی را برقرار کنند، آنگاه این امر امکان پذیر می‌گردد که منابع عظیم جامعه را برای اجتماعی کردن بازتولید مورد استفاده قرار دهند و با آن پایه‌ای برای نابودی ایده‌های جنسیتی مقرر سازند. مثال الهام دهنده در این جا انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است. اگر در یک فصل آموزشی حوادث آن زمان بررسی شوند و همین‌طور تجزیه و تحلیل تفاوت‌های مابین روسیه زمان لنین کمی بعد از ۱۹۱۷ و زمان استالین که همه‌ی دستاوردهای انقلاب را نابود کرد، میراث انقلاب بلشویکی را که هدفش یک جامعه بی‌طبقه و در نتیجه «بدون ستم» بود، نجات می‌دهد.

امروز موقعیت حزین جنبش زنان، در مقابل هجوم علیه حقوق بدست آمده، یک تراژدی است. مهم‌تر. اما این است که از بعد از ۱۹۶۸ و همچنین از کل تاریخ جنبش زنان بیاموزیم که: مردان و زنان بایستی باهم برای برپائی یک جنبش کارگری انقلابی متحد شوند، جنبشی که هدفش به گور سپردن سرمایه داری باشد. مطالب فراروی شما می‌تواند سهم کوچکی را در رابطه با این وظیفه انجام دهد.

احمدشاه نوامبر ۱۹۹۹

۱. تئوری مارکسیستی تحت ستم بودن زنان و رهایی زنان

در میان آنانی که خواهان رفع ستم از زنان هستند نظرات و همچنین استراتژی‌های متفاوتی درباره مسائل اصلی و ویژگی ستم بر زنان و نیز راه غلبه بر آن‌ها وجود دارد.

به نظر می‌رسد سنت مارکسیستی در این بیست ساله آخر هیچ سهم ویژه‌ای در «مساله زنان» نداشته است. از طرفی دلیلش اینست که در واقعیت زندگی زنان، در بلوک شرق به اصطلاح «سوسیالیستی» سابق از نظر مهدکودک‌ها و اشتغال تحت فشار بودند و فشار دوگانه‌ی شغلی و خانوادگی را می‌بایست متحمل می‌شدند، از طرف دیگر همچنین و به طور حتم در میان چپ‌های سال ۶۸ جهانی در قبال مساله زنان وجود داشت. هم زمان از نیمه اول دهه هفتاد فمینیسم خود را به عنوان راه حل یا به عنوان ضمیمه لازم و یا آلترناتیو مارکسیسم شناساند.

در این فصل شایسته است سهم ارزشمند و درخور توجه مارکس و انگلس در تشریح چگونگی ستم بر زنان بار دیگر در دستور روز قرار گیرد. همین طور، برخورد با تئوری پدرسالاری که اساس و پایه تئوری فمینیستی است، ضروری است. تئوری‌ای که با وجود بحران در جنبش زنان، تاثیر مهمی روی چپ‌ها داشته است.

۱.۱ آیا همیشه ستم بر زنان وجود داشت؟

مارکسیست‌ها بر این باورند که ستم بر زنان همیشه وجود نداشت، به ویژه که انسان بزرگ‌ترین بخش تاریخش را در جوامعی زندگی کرده

است که در آن ستم سیستماتیک وجود نداشت.

در مقابل آن نظر دیگری وجود دارد که می‌گوید ستم بر زنان پدیده‌ای ثابت و شایع از زمان‌های دور است. الگوی نقشی دقیقاً مانند رابطه جنسیتی و ستم بر زنان از طریق «طبیعت» مرد و «طبیعت» زن مدلل می‌گردد. دلایلش را تفاوت‌های بیولوژیکی و یا وجود یک استعداد روانی می‌دانند. بدین طریق «تهاجم مردان» به طور بیولوژیکی تداوم یافت و با بازتاب مقدار بالای هورمون تستوسترون تثبیت شد. از نظر روانی با احساس سنجیده شد به طوری که مردان در ستم بر زنان مقصر شناخته می‌شوند. بدین معنی که مرد بی‌استعدادی خود در زادن را با غلبه جنسی بر زنان و تهاجم علیه مردان تلافی می‌کند. بسیاری از فمینیست‌ها در این نظر سهیم‌اند که طبیعت مردان دلیل اصلی سلطه اجتماعی آن‌هاست. سوزان براون می‌لر بر این باور است که «قابلیت مرد» و «تمایل» او در تجاوز جنسی بر زنان با تولد به وجود آمد و او تشریح می‌کند که چگونه این به سمت چیرگی مردان بر زنان و بالاخره به سمت سلطه مردان حرکت کرد.^۱

فریدریش انگلس در اثرش منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، نشان داد که ستم بر زنان ابتدا در زمان شروع تاریخ پیدا شد و جامعه را با خود به طبقات تقسیم کرد. اول بار حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش بود. مطالعات جدیدتر بیشتری نظر انگلس را در این مورد تأیید کرد که ستم بر زنان در دوره بی‌طبقه شکار و جمع‌آوری خوراک وجود نداشت.^۲

بازسازی زندگی اجتماعی ابتدائی ما کار ساده‌ای نیست، زیرا هیچ‌گونه شواهد کتبی در باره‌اش وجود ندارد. بدین خاطر ما از یک طرف کشفیات باستان‌شناسانه و از طرف دیگر تحقیقات مردم‌شناسانه

درباره خلق‌ها و قبایل را که در صد ساله اخیر توسط فاتحان، میسیونرها و محققان اروپائی «کشف» شدند، مورد استفاده قرار می‌دهیم. این جوامع ابتدائی از جوامع طبقاتی در یک نکته اساسی تفاوت دارند: در آنها هیچگونه جدائی‌ای بین تولید و باز تولید وجود نداشت. تولید پیش از همه عبارت است از کار انسان روی مواد خام، موادی که به طور آماده در طبیعت وجود دارند. باز تولید به معنی کاری است که لازم است تا این نیازهای بی‌واسطه (یا ضروریات زندگی) تولیدکنندگان برآورده شوند. همچنین در جوامع ابتدائی نمی‌توانست اضافه تولید، تولید شود. ضروریات زندگی و اشیاء برای استفاده و مصرف مستقیم تولید می‌شدند. آن زمان انسان‌ها در انجمن‌های قبیله‌ای ۳۰ تا ۴۰ نفره با هم زندگی می‌کردند. انجمن‌هایی که برپایه خویشاوندی نسبی یا سببی مبتنی بود. این انجمن‌ها در جلسات خود باز و قابل انعطاف بودند. اعضا می‌توانستند آن‌را ترک گویند و عضویت خود را ملغی سازند. در این جوامع هیچ‌گونه موقعیت رسمی رهبری وجود نداشت. هر عضو انجمن زنان مانند مردان استقلال وسیعی در مقایسه با انسان در جوامع طبقاتی داشته‌اند. مطالعه جوامع شکارچی و جمع‌آورنده خوراک نشان می‌دهد:

تصمیم‌گیری‌های فردی در رابطه با مسائل روزمره هم برای مردان و هم برای زنان امکان پذیر هستند. مردان مانند زنان می‌توانستند آزادانه تصمیم بگیرند که چگونه روز خود را به سر آورند، با چه کسی به شکار بروند یا به جمع‌آوری خوراک پردازند. ۴.

مطالعات انجام یافته درباره شیوه‌های رفتاری خلق‌های Kung (K_۱) با صدای نک زبانی تلفظ می‌شود) در کالاهاری و در پیگمون کنکو نشان می‌دهند که در جوامع قبیله‌ای هیچ‌گونه خودخواهی یا رفتار رقابتی قابل

ملاحظه نیست بلکه سخاوت و همیاری عمده است. ۵.

مواد غذایی هیچ‌گاه تنها توسط یک خانواده مصرف نمی‌شوند: همیشه آن‌ها بین اعضاء گروه یا انجمن قبیله‌ای تقسیم می‌شوند. هر عضو در انبازداری یک سهم است . . . این اصول به طور کلی متقابل است و برای شکارچیان و جمع‌آوری کنندگان خوراک هر قاره و هر منطقه به اجرا در می‌آید. ۶.

این شیوه‌های رفتاری متضمن معانی‌ای هستند که تحت آن‌ها شکارچی و گردآورنده اکثراً به عنوان کوچ‌نشین زندگی می‌کردند. به عنوان کوچ‌نشین برایشان امکان پذیر نبود که دارائی‌های بیشتری را انباشت کنند. هم‌زمان تک‌تک اعضا در شکار و جمع‌آوری خوراک روزانه به اعضا انجمن وابسته بودند. هریک به دست و دل بازی دیگری و به بخش‌هایی از مواد غذایی به دست آمده وابسته بودند.

در جوامع شکارچی و گردآورنده خوراک، بین جنسیت‌ها تقسیم‌کار وجود داشت. مردان اغلب (اگر هم نه منحصراً) به شکار و زنان به جمع‌آوری خوراک می‌پرداختند. گرچه فرمول ساده‌ای هم برای این تقسیم‌کار وجود نداشت. این معیار از نظر منطقه و زمان با هم فرق می‌کرد. براساس دلایل بیولوژیکی زندگی و بقا قویاً مشخص شده بود. خانم‌گردا لرنر مورخ تاکید می‌کند که این تقسیم‌کار به خاطر شرایط ابتدائی و فوق‌العاده خطرناکی که تحت آن‌ها قبایل شکارچی و جمع‌آوری کننده خوراک زندگی می‌کردند، ضروری بود تا حداقل دو کودک هر زن بزرگ شوند. تحقیقات نشان می‌دهند که زنان می‌بایستی تعداد حاملگی‌های بیشتری از تعداد زنده‌زائی‌هایشان داشته باشند. می‌بایستی بچه‌هایشان را ۲ تا ۳ سال شیر دهند بنابراین این‌ها بیشترین وقت زندگی بزرگ‌سالی خود را در حاملگی یا شیردهی می‌گذرانند. ۷.

این تقسیم کار به تنهایی به معنای تبعیض برای زنان نیست. اصولاً این‌طور بود که زنان بزرگ‌ترین و با قاعده‌ترین بخش، یعنی حدود ۶۰٪ تامین انجمن‌های قبایل را متحمل می‌شدند. ۸. همچنین زنان در تکامل اولین ابزارکار تعیین کننده بودند. آن‌ها می‌توانستند با آن ابزار، کار جمع‌آوری روزانه را خودشان در Savane که چیزهای اندکی وجود داشت بسیار بهتر انجام دهند. ۹. در مجموع زنان مانند مردان در رشته کاری خود دانشی داشتند که برای ضرورت بقای کل گروه لازم بود. از همین قرار هر دو بخش در تکامل مراسم مذهبی، موسیقی، رقص و غیره نقش داشتند. ۱۰. نقش مرکزی زنان در امر مراقبت همچنین با سلطه خدایان مونث در جوامع قبلی مطابقت داشت.

در این جوامع بدون طبقات به همین منوال دلایل مادی ناچیزی برای یک ساختار خانوادگی ثابت درست مثل مالکیت خصوصی یا یک دولت وجود داشت. کودکان به طور جمعی نگهداری و بزرگ می‌شدند و تک همسری ناشناخته بود. بنابر این میسیونرهایی که در قرن ۱۷ و ۱۸ به امریکای شمالی آمدند از آزادی جنسی و برابری بین جنسیت‌ها جا خوردند.

«سقوط جهانی تاریخی جنس مونث» (انگلس)

تداوم تکامل نیروهای تولیدی، از طریق تکامل ابزار کار و بهتر شدن مهارت خود انسان انجام شد، به نحوی که انسان برای اولین بار موفق شد در انبار کالاها، علاوه بر نیاز روزانه خویشاوندان تشکیل دهنده جامعه، مقداری تولید اضافی فراهم نماید. با اولین تولید اضافی، روندی برقرار شد که زندگی انسان را مداوماً تغییر داد. با تکنیک‌های آبیاری، امکان کشت زمین‌ها با گیاهان مورد لزوم فراهم شد و نگهداری

حیوانات خانگی مرسوم گردید. تولید اضافی مواد غذایی‌ای که نمی‌بایستی فوراً مصرف شود می‌توانست در ظروف سفالین برای مدتی طولانی کنسرو شود. در این دوره که به نام نئولیتیک یا نوسنگی نامیده می‌شود، اقوام برای اولین بار و بعد از سال‌های زیاد در روستاهای اشتراکی با خانه‌های ثابت سکنی گزیدند. سعی هر خانوار تنها برای تامین ضروریات زندگی سبب وابستگی کمتر به جامعه اشتراکی ده گردید. هر عضو از تکه زمین خاص خود مراقبت می‌کرد، تنها برای وظایف تولیدی معینی کمک گروه لازم می‌شد.

اولین جوامع زمیندار به‌خاطر سطح نسبتاً ناچیز تکامل تکنیکی مداوماً به محدودیت بر می‌خوردند. ذخایر می‌توانستند فقط برای زمان نسبتاً کوتاهی انبار شوند. بلایای طبیعی دائماً هستی اجتماعات روستائی را تحت فشار قرار می‌دادند. تداوم ثبات انسان در این مرحله رشد، بیشتر و بیشتر به تداوم تکامل امکانات جدید که بر تولید تاثیر می‌گذاشتند وابسته بود. یک کشف مهم، ذوب فلزات بود. ابتدا برنز و سپس آهن کشف شد. با تولید خیش از آهن که به وسیله گاو کشیده می‌شدند، توانست مزارع به زیرکشت برود و امکان یک اقتصاد مبتنی بر تولید بیشتر فراهم شود. روستاها رشد کردند و به بزرگی شهرها شدند. اشکال پیچیده سازمان‌های اجتماعی به‌وجود آمدند. رؤسای قبایل جوامع زمیندار به رهبر ده تبدیل شدند و سپس بر همه منطقه مسلط شدند. ارتش بنیان‌گذاری شد، زیرا در اواخر دوره نئولیتیک برای اولین بار در تاریخ بشریت، جنگ‌ها برای غارت محصول بیشتر و دفاع از آن رخ دادند و از آن یک روبنای قضائی-ایدئولوژیک به شکل مذهبی و اولین سازمان‌های دولتی نتیجه شد.

اما چرا یک گروه از جامعه که قبلاً تحت استثمار و فشار نبود توانست

اکنون به عنوان طبقه مسلط شکل بگیرد؟ و به چه علت اکثریت جامعه به استثمار شدن و تحت فشار قرار گرفتن تن در دادند؟

بالاخره ارتباط متقابل بین تکامل روابط تولیدی (یعنی روابط انسان‌ها با هم در تولید) و نیروهای مولده مقرر گردید. طبقات از طریق تقسیم (کار - م.) به وجود آمدند، که در این مقطع چیز جدیدی بود. اشکال تکامل یافته‌تر تولید ایجاد شدند. یک گروه از انسان‌ها دریافتند که اگر منابع را در دست‌هایشان متمرکز کنند و دیگران زیر نظر آن‌ها به کار گمارده شوند می‌توانند رفاه اجتماعی را گسترده‌تر کنند. این گروه شروع کرد که خواسته‌های کل جامعه را وابسته به کنترل شخصی خود بر منابع ببینند. او از این کنترل، حتی اگر به معنی این بود که دیگران می‌بایستی در رنج قرار بگیرند، دفاع می‌کرد. او شروع کرد که خود را به عنوان تجسم پیشرفت اجتماعی مورد توجه قرار دهد. در نتیجه بخشی از انسان‌ها از کار بدنی سخت رها شدند تا به عنوان مثال تکنولوژی جدید و یا فرهنگ را تکامل دهند. این انسان‌ها برای خود حق ویژه‌ای غائل بودند. حفاظت از این وضعیت مستقر شده در زمان‌های کمبود، به محرومیت‌ها یا بیماری‌ها و یک فشار عظیم برای بقیه انسان‌های دیگر مشروط بود.

پیدایش طبقات نظر به کمبودها یک ضرورت تاریخی بود. فقط این‌گونه می‌توانست رهائی انسان از جبر طبیعی ممکن گردد و بر آن چیره شود. افزایش بارآوری و ثروت اجتماعی، جهش تکاملی وسیعی را امکان پذیر کرد، جهشی که به سرعت در تکامل شتاب یابنده فرهنگ منعکس شد.

در جوامع زمیندار اولیه هنوز هیچ فشار سیستماتیک بر زنان وجود نداشت. اگر هم تا حدودی بعضی از مردان نسبت به سایر مردان و

زنان اختیارات تصمیم‌گیری را به دست آوردند، زنان و مردان در شاخه‌های متفاوت فعالیت‌های روزانه‌شان آزادی تصمیم‌گیری داشتند. بسیاری از این جوامع هنوز سیستم خویشاوندی مادرتبار قدیمی را داشتند که با آن خویشاوندی به کمک خطوط خویشاوندی از طرف مادر تعیین می‌شد. اصل و نسب تا آن زمان که انسان‌ها در رابطه‌ی تک همسری زندگی نمی‌کردند؛ می‌توانست با ۱۰۰٪ اطمینان فقط از خطوط زنانه مشخص شوند. از این گذشته بسیاری از جوامع به طور مادرتبار سازمان یافته بودند یعنی مردان تحت خویشاوندی زنان زندگی می‌کردند.

مزارعی که دارای زمین سخت بودند و می‌بایست با گاوآهن شخم زده شوند، شاخه‌هایی بودند که در آن‌ها اضافه محصول زیاد به دست می‌آمد، بنابراین این حالا به عنوان شاخه‌های تولیدی برآورد شدند. شاخه‌هایی که تقریباً در دست مردان قرار داشتند زیرا برای زنان به خاطر آبستنی و زمان شیردهی، کار با دستگاه سنگین و گاو بزرگ بسیار خطرناک بود. بدین ترتیب نقش تولیدی زن تنزل کرد و تقسیم کار قدیمی سرچشمه نابرابری گردید.

مردان طبقه مسلط، گرایشی را در این باره گسترش دادند که ثروت اقتصادی را به دست نسل بعدی بسپارند. در نتیجه وجود قواعدی ضروری شد که برای مردان امکان پذیر سازد تا خطوط اصل و نسبی خود را به طور مشخص پی‌گیری نمایند. انگلس در این باره می‌گوید:

بدین ترتیب به نسبتی که ثروت انباشته شد، از یک طرف موقعیت مرد را در خانواده از زن مهم‌تر ساخت و از طرف دیگر، این تمایل را در آن‌ها ایجاد کرد که با استفاده از این قدرت قوانین سنتی ارث را به نفع فرزندان خود بنیاد نهد. اما تا وقتی که اصل و نسب از طریق حق

مادری معتبر بود این کار امکان نداشت. پس می‌بایستی حق مادری برافتاده می‌شد که شد. ۱۱

هم‌زمان نقش بازتولیدی زن تقویت شد. در حالی که در زمان شکار و جمع‌آوری خوراک انسان‌ها در قبایل می‌توانستند فقط یک مقدار معینی بچه داشته باشند. ضرورت این‌که بچه‌ها در هنگام شکار و جمع‌آوری خوراک می‌بایستی حمل شوند و زنان همواره فقط یک بچه کوچک را می‌توانستند حمل کنند، سبب این امر بود. این وضعیت با سکنی‌گزینی به طور اساسی تغییر کرد. بچه‌ها به عنوان نیروی کار بر روی زمین مورد استفاده قرار می‌گرفتند، زیرا مقدار غذای موجود به تعداد نیروی کار بستگی داشت. هرچه تعداد بیشتری بچه بدنیا می‌آمد به همان اندازه آینده اعضای قبیله مطمئن‌تر می‌شد. خانواده به عنوان مکان بازتولید نژاد، رکن مهمی در سیستم اجتماعی محسوب گردید.

بدین گونه خانواده در ارتباط با تشکیل طبقات، به وجود آمد. نقش مرکزی مرد در تولید هم چنین موقعیت مسلط او را در خانواده تعیین می‌کند. انگلس خانواده ایجاد شده را با عنوان رابط ملک و مال توضیح داد و این کاراکتر را با به کمک معنای مفهوم «Familie» در روم قدیم روشن ساخت:

«کلمه خانواده (فامیلیا) ابتدائاً به معنی ترکیب احساسات عاطفی و درگیری‌های خانوادگی که کمال مطلوب بی‌فرهنگان (شدیدا محافظه‌کار) امروزی را تشکیل می‌دهد، نیست. این کلمه در آغاز در بین رومیان ربطی به زوج و فرزندان آن‌ها نداشت، بلکه تنها مربوط به بردگان بود.

فامولوس (Famulus) به معنی برده‌ی خانگی بود و فامیلیا مجموعه بردگانی را که به یک مرد تعلق داشت، شامل می‌شد... رومیان این اصطلاح را اختراع کردند تا بر پیکره اجتماعی جدیدی دلالت کند که

رئیس آن بر زن و فرزندان و تعدادی برده حاکم بود و براساس قوانین پدرسالار روم قدیم، اختیار مرگ و زندگی همه آنها را داشت.^{۱۲} با خانواده هم‌چنین ستم سیستماتیک بر علیه زنان تکامل یافت که در دسته‌های تنگ خانواده بدون داشتن حمایت و حق و حقوقی، سلطه مردان‌شان را متحمل می‌شدند. انگلس در منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت هم‌زمان روشن کرد که تقدس تک همسری بر چه چیزی پایه‌ریزی شد. زیرا فقط برای زنان معتبر شد. در حالی که با تک همسری زیردستی کلی زنان در خانواده، به صورت حقوقی بدون گردید، مردان در خانواده‌های پدرسالار کلاسیک در روم و در یونان باستان به طور قانونی در چند همسری می‌زیستند، بدین معنی که آنها اجازه یافتند هم‌زمان با زنان زیادی ارتباط جنسی داشته باشند. با شکل‌گیری خانواده، فاحشگی هم به صورت شغل فاحشگی و هم به صورت هم‌خوابگی اجباری بردگان زن رایج گردید.

اما آیا همه مردان بودند که همه زنان را در یک «توطئه» مغلوب کردند؟ آیا این‌گونه است که بشریت مانند آنچه که فمینیست‌ها ادعا می‌کنند به دو طبقه مردان و زنان تقسیم شده است، و این‌که موقعیت طبقاتی زنان در آن بر مبنای روابط جنسی‌اش تعیین می‌شود؟^{۱۳} همه زنان در جوامع طبقاتی پیشاسرمایه‌داری تحت فشار قرار داشتند، اما تحت سلطه همه مردان نبودند. زیرا بسیاری از مردان هم زیر فشار بودند، مثل بردگان مرد و غلامان عضو خانواده پدرسالار. ستم بر زنان هم‌چنین بر مبنای «استثمار جنسی» و توسط مردان برقرار نشد بلکه بر پایه روابط تولید جدید شکل گرفت که نتیجه تکامل نیروهای تولیدی بود.

این تکامل مادی در زیربنای جامعه به سمت تحت فشار قرار دادن زنان حرکت کرد و جایگاه ایدئولوژیکی مناسبت خود را پیدا نمود. تنزل ارزش زن و تحت فشار قرار گرفتنش توسط مرد، به عنوان جزئی از «نظم طبیعی» اش درک گردید.

۱.۲ نقش خانواده در سرمایه داری

سرمایه داری شکل انقلابی همه جوامع طبقاتی است. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست می نویسند: «بورژوازی بدون ایجاد تحولات دائمی در ابزار تولید، و همچنین بدون انقلابی کردن مناسبات تولیدی و کل مناسبات اجتماعی، نمی تواند وجود داشته باشد». ۱۴ موتور محرکه سرمایه داری فشار هر سرمایه دار تنها برای انباشت سرمایه است. زنده ماندن هر سرمایه دار تنها بدان وابسته است که آیا او می تواند نیروهای تولیدی را سریع تر از رقبای خود توسعه دهد و کارگران را موثرتر استثمار کند و تواناست که بخشی از بازار را از دست رقبای خود خارج نماید.

هم زمان، سرمایه داری از جوامع طبقاتی قبلی، نهادها و نقطه نظرانی را می گیرد و آنها را برپایه نیازهای خود شکل می دهد. این امر در همه نظام های فتودالی که سرمایه داری با پیدایش خود به آنها ضربه زد، رخ داد. مذهب، سلطنت، کاست های ارثی و همه آنها می بایستی خود را به عنوان آلترناتیو مطرح کنند و با توجه به تعامیل انباشت سرمایه تغییر شکل دهند، و یا نابود شوند:

«تحولات پیوسته در تولید، تزلزل بلاانقطاع همه موقعیت های اجتماعی، عدم اطمینان و حرکت دائمی، دوران بورژوازی را از همه دوره های دیگر متمایز می کند. کلیه مناسبات جامد و زنگ زده با همه آن تصورات